

اکنون خود را در دنیای تازه‌ای می بینم

هیچ چیز جز اسلام نتوانست روان پر اضطراب مرا آرامش بخشد

«روبر و لزلئی» دانشمندی که محیط فاسد و آلوده، او را همچون دیگران سرگرم کارهای بیهوده ساخته بود، اسلام جرقه‌ای در قلب وی پدید آورد که چراغی فروزان فراراه زندگی او روشن کرد، و در پرتو همین فروغ، از خرمن علوم خوشه‌ها برچید. اکنون شرح اسلام آوردنش را از زبان خود او بشنوید:

آغاز کنم. سفری که بمنوان بحث و بررسی از موضوعی اصیل و ریشه‌دار (خداشناسی بمعنی واقعی) انجام می‌گرفت.

حقیقت این است که این سفر برای من دشوار و نا آشنا بود. بملاوه من يك انسان معتقد و دین-

دار نبودم، و رابطه‌ی خوبی هم با کتاب‌های دینی و حتی با مؤسسات وابسته به آن نداشتم، زیرا هیچگاه از آن‌ها چیزی نیافتم که الهام بخش

شماره ۱۱- سال ۱۳

بعد از جنگ جهانی دوم، کشش و توجه خاصی به مطالعه و بررسی ادیان و فلسفه در من بوجود آمد بهمین منظور در سال (۱۹۶۰م) به هند رفتم، تادریکی از دیرهای راهبان آنجا زندگی ساده‌ای را آغاز کنم و ببیندیشم.

من بشدت علاقه‌مند بودم، درباره توحید و خداشناسی مطالعات وسیع و تحقیقات همه‌جانبه‌ای بعمل آورم. برای این کار بناچار، می‌بایست سفری

حدودی دیدگان بیننده‌ی حق جو را روشن میکنند.
 من آن شکلی را که متعصبان از اسلام ترسیم کرده
 بودند، بطور کلی درهم ریختم و با خود گفتم آئینی
 که با سرعتی برتراز گمان، دردل اقوام و نژاد-
 های مختلفی نفوذ کرد و اکنون صدها ملیون پیرو
 دارد، باید از اینگونه اوهام و خرافه‌ها بدور باشد
 و هرچه در بررسی‌های اسلامی عمیق‌تر شدم و کتابهای
 مربوط به آنرا بیشتر مطالعه کردم، کشش و میل
 به این آئین جاودانی بیشتر شد.

اکنون متوجه شدم آئینی که قبائل «بدوی»
 و سحرانشینان عربستان را آنچنان پرورش دهنده
 بتوانند در کمتر از یک قرن دامنه‌ی سیادت و حکومت
 خود را بر نیمی از جهان بگسترانند باید بر اساس
 علم و صداقت و وحی استوار باشد، و محمد (ص)
 نیز که آورنده این دین پاک است قطعاً از برگزیدگان
 بزرگ و خاص خدا می باشد.

دراوقاتی که من در دیرهای هند بسر می بردم،
 روزی عبورم بکنار مسجدی افتاد. با خود گفتم
 خوب است وارد مسجد شوم تا با چگونگی نیایش
 و نیز تاحدودی با تعالیم اسلامی آشنا شوم. اما
 تصور نمی کردم بمن اجازه ورود به مسجد داده شود.
 خوشبختانه بشرط اینکه کفش از پا در آوردم بمن
 اجازه دخول به مسجد داده شد. همینکه وارد
 مسجد گشتم گوئی نیروی مرعوزی مرا از خود
 بی خبر کرده بود و هیچگونه رغبتی به بیرون رفتن از
 مسجد در من دیده نمی شد.

در همین روز، با رهبر روحانی و امام جماعت

روان پر اضطراب و تسکین دهنده درون
 نگران من باشد آنچه از کتابها و مؤسسات متعلق
 به آن عاید من شد، جز تحریر و سر خوردگی فهم و
 خرد چیز دیگری نبود!

بهر حال، تحقیق و بررسی در ادیان معاصر را
 بعنوان راه یابی به سوی يك آئین پاک، آغاز کردم
 تا در پرتو تعالیم این دین، بطور شایسته به آفریدگار
 هستی رهنمون شوم.

با خود اندیشیدم اسلام که یکی از بزرگترین
 ادیان آسمانی است چرا برای بدست آوردن گم-
 شده خویش از راهنمایی‌های سودمند آن استفاده
 نکنم؟

با آنکه معارف اسلام خرد پسند و قواین آن
 گسترده و جامع است بدبختانه هنوز بیشتر مردم
 غرب، نمی دانند که این آئین جاودانی لااقل در
 ردیف دیگر ادیان آسمانی قرار دارد.

تا آنجا که من از ترجمه‌های انگلیسی قرآن و
 کتابهای دیگری که در این زمینه در غرب تألیف
 شده است بدست آوردم، اسلام را بر اثر تعصب
 غرض آلود، بشکل مخصوصی ترسیم کرده اند.
 شکلی که نمایشگر آئین افسانه‌ای و اساطیری یهود
 و مسیحیت است، و بسیاری از مردم این سرزمینها
 نیز مسلمانان را از دیدگاه کتاب «هزار و یکشب»
 می نگرند و بقول خود، آنانرا از اخلاق و آداب
 معاشرت دور می دانند!!

اما حق این است که با وجود آنهمه تیرگی
 تعصب و انحراف که در اینگونه کتابها موجود است
 باز چشم اندازهای واقعی و راستین این کتابها تا
 مکتب اسلام

مسجد ملاقات کرده مدتی باوی به گفتگو پرداختم ضمن مباحثات خود باین رهبر روشن فکر و بیدار دل حقایق تابناکی بر من روشن گردید . او در گفتار خویش به خوبی توضیح داد که چگونه پیامبر اسلام (ص) به امر خداوند قیام کرد و توانست در مدتی کوتاه، مردم فتنه انگیز و ماجرا - جوی شبه جزیره عربستان را زیر لوای اسلام در آورد و روح اخوت و مساوات را جایگزین خصیصه کینه توزی و اختلاف -

اندازی آنان سازد ، و مدلل ساخت که نخست مسلمانان صدراول و سپس دانشمندان بزرگ اسلام در گسترش و حفظ اصالت این آئین چه نقش مهمی ایفاء کرده اند .

اسلام هم اکنون در پرتو تعلیمات فطری و قوانین گسترده و حیات بخش خود رهبری صدها میلیون مسلمان را بعهده گرفته است .

او میگفت : پیامبر اسلام (ص) دینی که مبانی مشترک با دیگر ادیان آسمانی نداشته باشد نیاورده بلکه دین اسلام اساس ادیان آسمانی را تحکیم ، و قوانین ناتمام آنها را تکمیل کرده است ، نظر اسلام در نخستین اصل اساسی ادیان (توحید و خداشناسی) فوق العاده دقیق و قابل توجه است .

اسلام آفریدگار هستی را یکتای بی همتا میداند و تمام نیایشها را مخصوص اومی سازد و حتی جنبشها و سکون را نیز به «حول و قوه» او میداند.

روبر و لژی میگوید : باردیگر طبق تقاضای راهب دیره کوریو بالا ، باین دیر رفتم ، و ماجرائی

که بین من و پیشوای مسلمانان گذشته بود برای او شرح و توضیح دادم. اما پس از آن ماجرا، مدتی که در این دیر بسر میبردم گوئی همان دورنمای شخصیت و عظمت پیامبر اسلام (ص) سراسر وجود مرا تحت تأثیر خود قرار داده ، آنچه از نیروی پایداری و حسن اخلاق آن بزرگوار شنیده بودم مرا بجانب خود می کشاند .

رفته رفته این حالت ، علاقه‌ی خاصی از اسلام و پیامبر (ص) در من بوجود آورد . در این لحظات حساس ، پرده‌ی عصیبت و تقلید بی دلیل را دریدم و بدون آنکه تحت تأثیر هیچگونه عاملی قرار بگیرم باردیگر با تأمل و دقت بیشتری به مطالعه‌ی معارف و قوانین اسلامی پرداختم .

این بار احساس کردم در پیچه‌ای از یک جهان وسیع و پهناور در برابر دیدگان خود بازمی بینم ؛ و همین احساس ، شعور عمیق بهمراه سکون و آرامش خاص درونی در من بوجود آورد . آرامش و اطمینانی که هیچگاه نظیر آنرا در زندگی خود ندیده بودم . در اینحال دریافتم که بیالی - ترین درجه یک زندگی پاک و انسانی دست یافته‌ام زیرا این دگرگونی عمیق که در من پدید آمده بود بحکومت هر نوع اضطراب و نگرانی درونی من خاتمه بخشید ، و قلبم را سرشار از امید و خوشحالی ساخته بود . بالاخره نخستین نتیجه این تحول عظیم این بود که جداً خود را در آغوش اسلام بیاندازم و افتخار پیروی این آئین فطری الهی را بدست آورم .

را انسانی می دانستم که کاملاً از لحاظ درك و طرز تفکر و عمل با مردم آن سرزمین مغایرت داشتیم ! من به فضل خدا توانستم مادرم را نیز مسلمان کنم . وقتی که به او پذیرش آئین جدیدم را پیشنهاد کردم و تا حدود لازم از مزایا و محسنات این دین حنیف برای او توضیح دادم ، با آغوش باز استقبال کرد و نام خود را « مریم » نهاد .

دیگر برای من دوری و مفارقت برادران دینی قابل تحمل نبود ، از اینرو بناچار به طرف شرق برگشتم و چون وارد مصر شدم به استادی دانشگاه بزرگ قاهره (الازهر) پذیرفته شدم و در این پست حساس به انجام وظائف محوله اشتغال ورزیدم .

در این هنگام بشکرانه ای این نعمت بزرگ ، نمازی بجا آوردم و پس از آن خویشتن را در حلقه ای از محبت و عنایت خداوند محصور یافته و تصور میکردم هوائی که استنشاق میکنم ، موهبت و حیات جدیدی است که پروردگارم بمن عنایت فرموده است .

از آنروز به مسجدی که با امام جماعت آن به مباحثه پرداخته بودم ، و در واقع همان گفتگوها سر آغاز این تحول حیاتی بود ، باز گشتم و در میان انبوهی از مسلمانان اسلام خود را آشکار کردم و نام خود را به « عبدالرشید انصاری » تغییر دادم .

هنگامیکه با انگلستان مراجعت نمودم راستی در وطن خود احساس غربت میکردم . اکنون خود

با اهل حق پنجه نیفکن !

امیر مؤمنان علی (ع) فرمود :

لا تغالب من يستظير بالحق فان مغالب الحق مغلوب

: « با آنها که حق بشتیبان آنهاست پنجه در نیفکن ، زیرا هر کس با حق پنجه در رفت کند مغلوب خواهد شد »